

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی - پژوهشی
سال چهارم - شماره سوم - پائیز ۱۳۹۰ - شماره پیاپی ۱۳

نگاهی به چندصدایی سعدی در گلستان

(ص ۲۱-۳۵)

سید مهدی رحیمی (نویسنده مسئول)^۱، ابراهیم محمدی^۲، سعید شهروئی^۳
تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۲/۱۹
تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۵/۸

چکیده:

در گلستان سعدی، مناظره‌های فراوانی را میان شخصیت‌ها مشاهده می‌کنیم. این گفتگوها از جنبه‌های مختلفی قابل بررسی‌اند، از جمله از جنبه سبک‌شناسی. اما در این مقاله، نگارندگان تلاش می‌کنند تا جدا از مؤلفه‌ها و ویژگی‌های معمول سبکی و با توجه به جنبه‌های فرا زبانشناسی سبک‌شناسی، از لونی دیگر به گلستان نظر افکنند و آن، بررسی عنصر «چندصدایی» یا «چندآوایی» به سبک سعدی است. این پژوهش که بزرگترین حکایت گلستان (حکایت جوان مشتزن با پدر خویش) را به کمک نظریه روایت چندآوایی می‌خییل باختین مورد مطالعه قرار داده، نشان می‌دهد که سعدی در زمینه روایت پردازی، تا حدود زیادی تلاش کرده است که صدای تمامی بازیگران و شخصیت‌های حکایت را به یک اندازه بازتاب دهد و سخن هر کدامشان را به اندازه‌ای که باید و انتظار می‌رود به مخاطبان حکایت منتقل کند. راوی (سعدی) در جریان این حکایت در نقش دو یا چند شخصیت (بازیگر) ظاهر می‌شود و به عبارتی دیگر چند صدا به خود می‌گیرد، صداهایی که معمولاً با هم در تضاد هستند و در عین حال به یک اندازه شنیده می‌شوند. بطور کلی بنظر می‌رسد که این موضوع (چندصدایی سعدی)، می‌تواند در مجموعه ویژگی‌های ممتاز ساختار سبکی گلستان قرار گیرد.

کلمات کلیدی:

گفتگو، چندصدایی، نظریه روایت چند آوایی، حکایت جوان مشتزن با پدر.

۱ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند emohammadi.baran@yahoo.com

۲ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

۳ - دانشجوی کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند s.shahrooi@yahoo.com

مسأله تحقیق

با نگاه به گلستان سعدی در می‌یابیم که یکی از جنبه‌های مثبت این کتاب، گفتگوهای مطلوب و مناسب اشخاص و بازیگران آن است. این گفتگوها که عنصر بسیار مناسبی برای تبیین ارزشهای زیبایی‌شناسی و سبک‌شناسی ساختار کلام سعدی هستند، کمتر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند. گلستان را به عبارتی میتوان «مجموعه‌ای از گفتگوها» دانست. با تصدیق نسبت این عنوان به گلستان، میتوان بر آن بود که سعدی به همان اندازه که در پی نمایان ساختن قدرت فصاحت و بلاغت خود در نویسندگی است، تلاش میکند در زمینه گفتگو هم مکتب ویژه‌ای پایه‌گذاری کند^۱. میتوان اینگونه پنداشت که یکی از خواسته‌های وی از نگارش گلستان و بیان حکایاتی که اساس آنها معمولاً گفتگو است، این است که چگونگی انجام گفتگوی درست را نشان دهد و در واقع برای آن، فرم و قالبی مناسب عرضه کند. وی در بوستان و گلستان، بارها مستقیماً شرایطی را که گوینده و شنونده باید در گفتگو مراعات کنند، بیان میکند و بصورت نظری، باید‌ها و نباید‌های مکالمه منطقی و مقبول را توضیح میدهد. مثلاً میگوید:

سخنندان پرورده پیر کهن	بیندیشد آنگه بگوید سخن
مزن بی‌تأمل به گفتار دم	نکو گو و گر دیر گویی چه غم؟
بیندیش و آنگه بر آور نفس	وزان پیش بس کن که گویند بس
به نطق آدمی بهتر است از دواب	دواب از تو به، گر نگویی صواب

(گلستان: ۵۶)

پیش از این، نگارندگان مقاله «تبیین منطق گفتگو از دیدگاه سعدی»، توصیه‌هایی را که سعدی درباره گفتگو بیان کرده است بررسی کرده‌اند و به صورت مشروح توضیح داده‌اند. (قبادی و صادقی، ۱۳۸۹: ۵۴). با نظر به آثار سعدی میتوان گفت او از یک طرف بصورت نظری، عقیده خود را درباره نحوه انجام گفتگو بیان کرده و از طرف دیگر با آوردن حکایاتی که اساس آنها گفتگو است، بصورت عملی، چگونگی انجام یک گفتگوی سالم را نشان داده است. اما نکته دیگری که در کلام سعدی و در گفتگوهای پرورده شده در حکایاتش نمایان است و در پژوهشهایی که درباره وی انجام شده، جای آن خالی به نظر میرسد، «چندصدا»-یی راوی (سعدی) یا روایت است. نگارندگان در این پژوهش بر آنند تا با بررسی بزرگترین حکایت گلستان (حکایت «جوان مشت‌زن با پدر»)، که کاملاً گفتگو محور نیز هست، برخی از نشانه‌های چندصدایی کلام سعدی را به کمک نظریه میخاییل باختین (۱۹۷۵-۱۸۹۵)، نشان دهند. نکته شایسته یادکرد مؤکد این است که نگارندگان در پی آن نیستند که در این مقاله با ارزیابی گفتگوهای این حکایت میزان انطباق آنها را با منطق گفتگویی باختین

نشان دهند، بلکه بر آنند که به کمک یک نظریهٔ آزموده (چیستی چند صدایی و چگونگی شکل‌گیری آن در متون ادبی بویژه متون منثور)، یکی از ظرافتهای کار سعدی را تبیین و تحلیل کنند.

پیشینهٔ تحقیق

در مقالهٔ «تبیین منطق گفتگو از دیدگاه سعدی» توصیه‌هایی که شیخ شیراز در باب گفتگو فراهم آورده و در بوستان و گلستان ذکر کرده، توضیح داده شده است (قبادی و صادقی، ۱۳۸۹: ۷۴-۵۱). حکایت «جدال سعدی با مدعی» نیز در مقالهٔ جداگانه‌ای با عنوان «تحلیل گفتمان حکایت جدال سعدی و مدعی با نظر به مؤلفه‌های گفتگو» بررسی شده است (گرچی، ۱۳۸۳: ۷۵-۸۸)، اما در مورد «حکایت جوان مشتزن با پدر خویش» جدای از توضیحات مختصری که علی دشتی در قلمروسعدی دربارهٔ گفتگوهای میان پدر و پسر و موجه بودن یا نبودن دلایل آنها بیان کرده و تا حدودی نیز به خطا رفته، تاکنون تحقیق مستقل و همه‌جانبه‌ای صورت نگرفته است.

چندصدایی در روایت

چندصدایی (در مقابل تک‌صدایی): با تأمل در اندیشهٔ میخاییل باختین، بنظر میرسد که از نظر او مهمترین کارکردِ گفتگو در روایت، ایجاد فضای «چندآوایی» یا «چندصدایی» است. البته قبل از هر سخنی، یادکرد دو نکته بسیار ضروری بنظر میرسد: نخست اینکه در هر متن تشکیل یافته از گفتگوهای متعدد، الزاماً چندصدایی دیده نمیشود (چه بسا که در یک متن چندصدای تعدد گفتگو دیده نشود) و دوم اینکه در نظریهٔ باختین گفتگو دقیقاً به معنی «گفتگو بین سخنها» است نه افراد یا شخصیتها. به تعبیر روشنتر از دید او «نه فقط ارتباط کلامی مستقیم و شفاهی بین دو شخص، بلکه هرگونه ارتباط زبانی به هر شکل ممکن» گفتگو به حساب می‌آید (تودوروف، ۱۳۷۷: ۹۲) و ناگفته پیداست که در این رویکرد، گفتگو در اصل یعنی تقابل و جدال پایاپای و هم‌ارز آشکار یا پنهان بینشها، اندیشه‌ها یا صداها. باختین با بررسی رمان داستایفسکی به این نتیجه میرسد که اساساً فضای حاکم بر گونهٔ ادبی رمان، فضایی است که در آن منطق گفتگویی به یکی از اساسی‌ترین مشخصه‌های سبک نثر تبدیل میشود (همان: ۱۲۸) و دقیقاً از همین روست که «در آن چندین صدا به وضوح شنیده میشوند. صداهایی که در تقابل با هم هستند، با هم حرف می‌زنند و پاسخ یکدیگر را میدهند، اما هیچیک بر دیگری برتری ندارد. به علاوه باختین معتقد بود که معنا

را فقط در مناسبت با افراد میتوان ساخت. به عبارتی معنا در مکالمه ایجاد میشود. او بر این باور بود که زبان مفرد و تک‌آوایی نیست بلکه جمعی و چندوجهی است... باختین گفتمان مکالمه‌ای رمان داستایفسکی را در مقابل تک‌گویی گفتمان سنتی «مؤلف‌محور» قرار میدهد که در آن یک صدا بر صداهای دیگر تسلط دارد.» (غلامحسین زاده، ۱۳۸۷: ۷۵).

چندصدایی در کلام سعدی

میخائیل باختین چندصدایی، چندآوایی و به کارگیری «سخن چندگونه» را امتیاز رمان (یا ادبیات منثور) بر گونه‌های شعری آثار ادبی میداند. اما او خود طبیعی میدانند که این خصلت نه تنها در سایر گونه‌های ادبیات منثور بلکه حتی در شعر و انواع ادبی شعری نیز دیده شود.

در گلستان سعدی، شخصیت‌های حکایاتی که سعدی خود در آنها حاضر نیست و فقط نقش راوی را دارد، بدون آنکه راوی در اندیشه‌های آنان اثرگذاری و به عبارت بهتر دخالتی استبدادی و تعصبی داشته باشد، با همدیگر هم‌سخن میشوند و راوی (سعدی) کاری جز روایت‌پردازی ندارد. در اینگونه حکایات هنر سعدی در این است که با طرح نظام‌واره‌ای جریانها و حوادث موجود در داستان و بدون هیچگونه دخالت شخصی در کلام بازیگران حکایات، اجازه میدهد شخصیت‌های حکایات او پیامهای اخلاقی را به مخاطب منتقل کنند، پیامهایی که معمولاً حول محور پندهای اخلاقی - انسانی می‌چرخد.

نکته جالب دیگر در حکایات گلستان این است که آنجایی که سعدی از قول دیگران روایت میکند و حکایات خود را با عبارت «آورده‌اند که» یا «شنیدم» و امثالهم آغاز میکند، پیوندی عمیق میان کلام خود سعدی و راوی برقرار میشود تا آنجا که تفکیک کلام سعدی و راوی مشکل است و خواننده تقریباً از یاد میبرد که سعدی این حکایت را قول دیگران بیان میکند و راوی اصلی در واقع شخص دیگری است نه سعدی. همچنین این خصیصه روایتگری سعدی در متن حکایات یعنی هنگامی که شخصیتها در مقام استدلال و دفاع از عقیده خود، به سخن بزرگان یا حکایاتی استناد میکنند و مثلاً جمله «بزرگان گفته‌اند:» را ذکر میکنند، دیده میشود، اما باید گفت که در واقع این سعدی است که با سیطره کامل بر کلام آنچنان زیبا حکایت‌پردازی میکند که نقش عبارت «آورده‌اند» یا «شنیدم» یا «بزرگان گفته‌اند:»، بسیار کم‌رنگ میشود. سعدی که در جریان حکایت در نقش دو یا چند شخصیت (بازیگر) ظاهر میشود و عبارتی دیگر چند صدا بخود میگیرد و بدون جانبداری از طرفی خاص، پیام مورد نظرش را منتقل میکند.

چندصدایی در حکایت «جوان مشتزن با پدر»

در حکایت «جوان مشتزن با پدر»، سخنان و استدلالات مشتزن به همان اندازه که سخنان و استدلالات پدر پسندیده مینمایند مورد قبول خواننده قرار میگیرند و خواننده ضعف و نقیصی را در استدلالات او نمیپسندد، آنچنان که حتی ممکن است در مقطعی از حکایت، حق را به جوان مشتزن بدهد.

در آغاز حکایت مذکور اگرچه سعدی در توصیف مشتزن تصویری از وی نشان میدهد که اندکی منفی به نظر میرسد اما پس از آن، هنگامی که از زبان او سخن میگوید، مخصوصاً در بیان استدلالش برای سفر و پافشاری در این راه، خواننده تا حدود زیادی دلایلش را میپذیرد.

گفتگوی اول پدر و پسر

در گفتگوهای پدر و پسر در واقع دو اندیشه در مقابل همدیگر قرار گرفته‌اند که اندیشه‌های محوری این حکایت هستند. این اندیشه‌های محوری، یکی تکیه صرف بر نیروی جسمانی است و اصرار بر سفر کردن (اندیشه پسر) و نظر دوم مبتنی است بر کم جوشیدن و قناعت کردن و اختلاط هنر و خرد با نیروی جسمانی (اندیشه پدر).

در آغاز حکایت، پس از اینکه پسر برای سفر کردن، از پدر خود اجازه میخواهد، پدر به نصیحت کردن پسر جوان میپردازد و در پی آن برمیآید که وی را از این مسافرت منصرف کند. دلیل پسر برای سفر تنگدستی او است و قوت قلب وی، قدرت بدنی و نیروی جسمانی. اولین جملات پسر این است: «عزم سفر دارم، مگر به قوت بازو کفافی بدست آرم. فضل و هنر ضایع است تا نمایند عود بر آتش نهند و مشک بسایند»

(گلستان باب سوم: ۱۲۰)

در همین ابتدا، خواننده ممکن است به سه دلیل با پسر درباره مسافرت وی، هم‌منظر شود و در اینکه میخواهد به سفر برود به او حق بدهد: اول اینکه پسر تهیدست است و تهیدستی خود عاملی است برای انگیختن شخص به کار و فعالیت. دلیل دوم اینکه پسر زور و قدرت جسمانی خوبی دارد که در خانه نشستن و یا کار نکردن او را مورد سؤال و احیاناً نکوهش قرار میدهد. خواننده با خود میاندیشد که پسر هم جوان است و هم قدرتمند، پس میتواند به مسافرت برود، کار کند و درآمدی بدست آورد. دلیل سوم پسر، استدلال قوی او است که در قالب یک بیت ادا شده است. خواننده حکایت با خواندن اولین جملات پسر نه تنها با او احساس همدلی، که احساس دلسوزی و ترحم میکند.

با تمام شدن کلام پسر، نوبت به پدر می‌رسد. جواب پدر، پند و نصیحت است همراه با استدلال از سخن پیشینیان در چهار سطر. نکته جالب در اولین پاسخ پدر، این است که وی در ابتدای کلام خود، اگرچه محکم و قاطع سخن می‌گوید: «ای پسر، خیال محال از سر بدر کن» (گلستان: ۱۲۰)، اما این سخن تند و گزنده را پاسخ اصلی خود به پسرش قرار نمیدهد بلکه کلام خود را کم‌کم آرامتر و نرمتر میکند و استدلالهایی می‌آورد که میتوانند پذیرفتنی و منطقی باشند: «ای پسر، خیال محال از سر بدر کن و پای قناعت در دامن سلامت کش که بزرگان گفته‌اند: دولت نه به کوشیدن است، چاره کم جوشیدن است.

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور کوشش بی فایدهست و سمه بر ابروی کور
چه کند زورمند وارون بخت؟ بازوی بخت به که بازوی سخت»

(همان: ۱۲۰)

مسلم است که اگر پدر تنها با همان عبارت تند و گزنده فرزند خویش را از سفر کردن منصرف کند، گونه‌ای عصیان و تندی را از طرف مقابل مشاهده میکند، خاصه که طرف مقابل این گفتگو، جوان است و زورمند و دلیر. اما پدر دنیادیده و سرد و گرم روزگار چشیده، خوب میداند چگونه سخن آغاز کند و چسان به فرجام برساندش. این متانت، صبر، استدلالات استوار و گشاده‌رویی پدر به هنگام سخن گفتن، باعث میشود که جریان گفتگو ادامه یابد و کوچکترین تندی و خشم را در پسر جوان مشاهده نکنیم. در قلمرو سعدی درباره استدلال پدر گفته شده است: «چنانکه ملاحظه میکنید دلایل پدر غیر کافی و ناموجهست زیرا هنوز معلوم نیست بخت پسر بد باشد تا خردش به کار نیاید و کی گفته است «دولت نه به کوشیدن است»؟ برعکس تنها راه رسیدن به مقصود، راهی که در اختیار انسان است کوشیدن است» (دشتی، ۱۳۶۴: ۲۵۶). دقت در سبک نوشتار سعدی نشان میدهد که مراد او از «کم جوشیدن» کمتر هیجان داشتن و کمتر ناشکیبائی کردن است و مراد از «زور» قدرت جسمانی صرف است بدون هیچ نوع هنری و اگر سعدی در اینجای حکایت از زبان پدر، پسر را از سفر باز میدارد دلیل آن است که از نظر وی، تنها داشتن نیروی جسمانی برای پیروزی کافی نیست بلکه در کنار آن برخورداری از هنر کسب درآمد نیز ضروری است. مسلم است که سعدی نه تنها انسان را از کوشش کردن باز نمیدارد بلکه بدان دعوت نیز میکند. دلیل این ادعا را در همین حکایت و در کلام پدر مشاهده میکنیم. آنجا که از زبان پدر، سفر را تنها برای پنج گروه سودمند میداند، در معرفی گروه پنجم که میتوانند سفر کنند مینویسد: «کمینه پیشه‌وری که به سعی بازو کفافی حاصل کند تا آبروی به تحصیل نان ریخته نگردد» (همان: ۱۲۱). واضح است که اگر سعدی میخواست کوشش کردن را نفی کند اینجا از آن سخن نمیراند. به عبارت ساده‌تر مگر میشود که

سعدی ابتدا از قول پدر کوشش کردن را نفی کند و در چند سطر بعد از قول خود پدر به ستایش آن بپردازد. بنابراین آنجا که وی میگوید:

کس نتواند گرفت دامن دولت به زور کوشش بی فایدهست و سمه بر ابروی کور
مرادش صرفاً زور بازو و مغرور شدن به آن است و آنجا که از «کمینه پیشه‌وری که به سعی بازو کفافی حاصل کند» حرف میزند مرادش اختلاط هنر و نیروی جسمانی است، همچنان که در معرفی گروه اول تا چهارم که می‌توانند سفر کنند نیز از هنر داشتن سخن به میان می‌آورد. بنابر این توضیحات، استدلال پدر در منع پسر از مسافرت نه تنها ناموجه نیست بلکه بسیار پذیرفتنی است.

در اولین گفتگو دیدیم که اگر برای سفر جوان مشتزن دلیل خوبی مطرح شد، در مقابل، دلیل پدر هم در منع پسر از سفر پذیرفتنی است. این رویه؛ یعنی به یک اندازه پذیرفتنی بودن گفتار و استدلال‌های طرفین گفتگو تا آخر حکایت ادامه می‌یابد.

گفتگوی دوم پدر و پسر

در گفتگوی دوم، دو اندیشهٔ محوری حکایت اینگونه در مقابل همدیگر قرار میگیرند: پسر چند نمونه از فواید سفر را برای پدر ذکر مینماید و بدین روش سفر خود را توجیه میکند. پدر فواید سفر را بصورتی کاملتر توضیح میدهد و آن فواید را به پنج گروه خاص اختصاص میدهد که البته جوان مشتزن جزء آن پنج گروه نیست.

پس از استدلال محکم پدر، پسر نیز با زبانی شیوا و عطف عبارات کوتاه آمیخته به انواع سه‌گانهٔ سجع، اقامهٔ برهان میکند: «ای پدر فواید سفر بسیار است از نزهتِ خاطر و جرّ منافع و دیدنِ عجایب و شنیدنِ غرایب و تفرّجِ بُلدان و مجاورتِ خُلّان و تحصیلِ جاه و ادب و مزیدِ مال و مکتسب و معرفتِ یاران و تجربتِ روزگاران چنان که سالکانِ طریقت گفته‌اند:

تا به دکان و خانه در گروهی هرگز ای خام آدمی نشوی

برو اندر جهان تفرّج کن پیش از آن روز کز جهان بروی» (گلستان: ۱۲۰)

در عبارات بالا، جدای از پذیرفتنی بودن دلیل جوان، آهنگین بودن کلام و آمیخته شدن آن به شعر، قدرت تأثیرگذاری آن را دو چندان کرده است. در دلیل قبلی پدر دیدیم که او از قول بزرگان کمک گرفت تا پسر را مجاب کند. در عبارات اخیر نیز، جوان با روبرو کردن پدر خود با کلام «سالکان طریقت»، به همان شیوه عمل کرده است.

گفتگوی سوّم پدر و پسر

تقابل اندیشه‌های پدر و پسر در گفتگوی سوّم اینگونه است: پسر از این قول حکما که رزق هر چند به انسان میرسد اما تلاش و کوشش کردن نیز لازم است، استعانت میجوید و با بیان این اندیشه خود، با پدرش وداع میکند و پدر در مقابل کلام او، دیگر پاسخی نمیگوید. دلیل قبلی پسر آنقدر برای پدر محکم بود که مجبور شد با آوردن کلامی طولانی، در گفتار و برهان پسر رخنه ایجاد کند و از تأثیر آن بکاهد. پسر جوان اینبار به جای کلام «سالکان طریقت» از «قول حکما» یاری میگیرد: «ای پدر قول حکما را چگونه مخالفت کنم که گفته‌اند: رزق اگر چه مقسوم است به اسباب حصول آن تعلق شرط است و بلا اگر چه مقدور است از ابواب دخول آن احتراز واجب.

رزق هر چند بیگمان برسد شرط عقل است جُستن از درها
 و ر چه کس بی‌اجل نخواهد مُرد تو مرو در دهان اژدرها» (همان: ۱۲۲)

از قول حکما سخن گفتن و گفتار سالکان طریقت را برهان قرار دادن، نکته‌ای است که نمیتوان بسادگی از کنار آن گذشت؛ چرا که برای انجام اعمال، دلیلی متقن میتواند باشد. مشتزن با آوردن گفتار حکیمان و سالکان طریقت، در واقع پدرش را روبروی آنها قرار میدهد و بدینگونه قصد مجاب کردن پدر را دارد. به سخن بهتر، او از گفتار دیگران استفاده ابزاری میکند تا بر استدلالات استوار پدر پیروز شود. این مورد (به کار بردن قول حکما و سالکان طریقت) اوج گفتگوی اوّل و سوّم است؛ چرا که جوان مشتزن بهترین دلیل ممکن را ایراد میکند بگونه‌ای که رها یافتن پدر از دام چنین استدلالی، برای خواننده ریزبین مشکل بنظر میرسد و هیجانی عظیم در خواننده ایجاد میکند که با شور بیشتری و بسرعت ادامه گفتگو را بخواند، خواننده‌ای که تا حدّ زیادی پدر را در گفتگو شکست خورده میبیند. بنابراین میبینیم که سعدی به همان اندازه که صدای پدر را با صلابت بازتاب میدهد و به همان میزان که کفّه ترازو را به سود وی سنگین میکند، در آن سوی نیز، کلام پسر را متین مینمایاند و در ترازوی این گفتگوی دو طرفه، حالتی متعادل برقرار میسازد.

گفتگوی چهارم پدر و پسر

اندیشه پدر در این گفتگو این است که شخص تهیدست در مسافرتی که برای به دست آوردن روزی است، درمانده میشود و شکست میخورد. اندیشه پسر این است که تا کوشش نکنی موفق نمیشوی.

شاید بتوان گفت که این گفتگو حسّاسترین فراز این حکایت است. در این فراز، خواننده گمان میکند صدای پدر باید در رأس قرار گیرد و گفتگوی «تک‌صدایی» پدید آید،

اما راوی با ظرافت تمام، باز هم چندصدا بودنِ روایتِ خویش را ادامه میدهد و تلذذ خواننده را از حکایت بیشتر و بیشتر میکند. این مورد زمانی است که مشتزن به مسافرت می‌رود و انواع سختیها را تجربه میکند. در این مقطع خواننده انتظار دارد که جوان از کار خود پشیمان شود و حق را به پدر بدهد و از اینکه کلام پدر را گوش نکرده حسرت بخورد یعنی کلام پدر بر کلام او برتری یابد اما باز هم پسر دلایلی می‌آورد که باعث میشود گفتگو از حالت عمودی به حالت افقی در آید و صدای دو نفر به یک اندازه شنیده شود. دلیل مشتزن این است: «ای پدر هر آینه تا رنج نبری گنج برداری و تا جان بر خطر نهدی بر دشمن ظفر نیایی و تا دانه پریشان نکنی خرمن نگیری.» (همان: ۱۲۵). تا اینجای کلام، خواننده باز در اینکه حق را به پدر داده بود تردید میکند و کلام مشتزن را با دقتی خاص دنبال میکند، تا آنجا که در ادامه گفتگو، مشتزن می‌گوید: «نبینی که به اندک‌مایه رنجی که بردم چه تحصیل راحت کردم و به نیشی که خوردم چه مایه عسل آوردم؟» (همان: ۱۲۵). مشتزن باز هم استدلال خود را قویتر میکند که باعث میشود خواننده با او احساس همدلی بیشتری داشته باشد. آنجا که می‌گوید:

- گر چه بیرون ز رزق نتوان خورد در طلب کاهلی نشاید کرد
- غواص اگر اندیشه کند کام نهنگ هرگز نکند در گرانمایه به چنگ
آسیا سنگ زیرین متحرک نیست لاجرم تحمل بار گران میکند.
چه خورد شیر شرزه در بُنِ غار باز افتاده را چه قوت بود؟
گر تو در خانه صید خواهی کرد دست و پایت چو عنکبوت بود (همان: ۱۲۵)

میبینیم که تا انتهای حکایت هنوز تصمیم گرفتن درباره اینکه کلام کدام یک از دو طرف گفتگو برتری دارد کار دشواری است و سعدی بگونه‌ای از جانب دو طرف سخن می‌گوید که صدای هیچیک برتر از دیگری نیست.

ذکر این دو نکته در کلام سعدی، که نمونه‌هایی از آن در گفتگوهای این حکایت نهفته است، ضروری بنظر میرسد. نکته اول، مسأله «جادوی مجاورت» و بررسی آن در کلام شیخ شیراز است. دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در مقاله‌ای با عنوان «جادوی مجاورت» به بررسی تأثیر کلام زیبای بی‌معنا، بر گوینده و جادو شدن گوینده در زیباییها و ظواهر رنگین و آهنگین کلام پرداخته است. وی در این مقاله نشان میدهد که گاه گوینده‌ای یا نویسنده - ای آنچنان مسحور و محصور زیبایی و آهنگینی کلام میشود که از معنا باز میماند و لفظ بر معنای عقلانی کلام وی برتری می‌یابد یعنی لفظی زیبا بیان میکند بدون معنایی منطقی و کاربردی، آنگونه که گاهی کلام تبدیل به خرافه میشود، همچون عبارت «النفوس

کالفصوص». وی دربارهٔ جادوی مجاورت مینویسد: «از ویژگیهای جادوی مجاورت این است که سخن را هر قدر بی‌معنی و خردستیزانه باشد، حرمتی و ابهتی میدهد که شنونده بی-اختیار تسلیم آن میشود» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۷: ۲۳). در بررسی استدلالات طرفین گفتگوی این حکایت بویژه در گفتگوهای پدر و پسر، اگر چه سعدی با لفاظی شگفت‌انگیز و کاربرد سحرآسای انواع سجع، زبان گفتار دو طرف گفتگو را برنده و پرتأثیر جلوه میدهد اما هیچکدام از آن دلایل، غیر عقلانی نیستند و پدر یا پسر به صرف زیبا بودن کلام طرف مقابل، مجاب نمیشوند بلکه دلیل اصلی پذیرفتنی بودن استدلالات آنها برای خواننده، منطقی و عقلانی بودن آن دلایل است. اگر در این حکایت ادامه یافتن جریان گفتگو میان پدر و پسر برای خواننده، منطقی به نظر میرسد و برایش ملال‌آور نیست، یک دلیل این است که راوی (سعدی) کلامی را از سوی آن دو و از زبان آنان بازتاب میدهد که کاملاً عقلانی است و متقاعد کننده و با معنا. بنابراین اگر چه لفاظیهای سعدی در کلام شگفت‌انگیز است و کلامش مشحون به انواع سجع و جناس و واج آرای است اما با تطبیق آن جملات و اندیشه‌های موجود در آنها با مبانی عقلی و انسانی، هیچکدام بی‌معنا و مفهوم نیستند و این موضوع، به یک اندازه مهم بودن معنا را با لفظ از نظر سعدی نشان میدهد؛ چرا که وی با این همه سجع‌پردازی و مجاورتهای کلامی در گفتار، هیچگاه اسیر و جادوی این مجاورتها نشد و از مفهوم باز نمانده است.

نکتهٔ دوم آن که گاهی کلام یکی از طرفین گفتگو، طولانیتر از کلام دیگری میشود و این مورد ممکن است تا حدودی چندصدایی کلام سعدی را با تردید روبرو کند. مثلاً در یک جای حکایت میبینیم که پدر در مقابل استدلال شش سطری پسر، دلایلی میآورد که ۳۴ سطر است. حال ممکن است خواننده از خود بپرسد که چرا راوی گفتار یکی را در مقابل کلام دیگری طولانیتر کرده؟ یعنی به این ادعا که سعدی کلام آن دو را به یک اندازه بازتاب داده است، تردید کند. پاسخی که میتواند این ابهام را برطرف کند این است که درست است که سعدی گاهی کلام یکی از طرفین گفتگو را طولانیتر میکند اما در مقابل جوابی که از زبان طرف دیگر بازتاب میدهد مفهومی دارد که به مراتب از صورت ظاهری کلام یعنی تعداد واج و واژه و سطرهای کلام، بیشتر است. سعدی پس از آوردن کلام سی و چهار سطری پدر، از جانب پسر دلیلی بیان میکند که اگر چه نه سطر است اما به واقع شرح مفهوم آن چندین صفحه را در بر میگیرد و شنونده (پدر) در مقابل آن، بی‌جواب میماند. پسر پس از گفتار طولانی پدر میگوید: «ای پدر قول حکما را چگونه مخالفت کنم که گفته‌اند: رزق اگر چه مقسوم است به اسباب حصول آن تعلق شرط است و بلا اگر چه مقدور است از ابواب دخول آن احتراز واجب.

رزق هر چند بی‌گمان برسد شرط عقل است جُستن از درها
 و ر چه کس بی‌اجل نخواهد مُرد تو مرو در دهان اژدرها
 در این صورت که منم با پیل دمان بزَنم و با شیر ژیان پنجه در افگنم. پس مصلحت آن
 است، ای پدر، که سفر کنم که از این بیش طاقتِ بینوایی ندارم.
 چون مرد برفتاد ز جای و مقام خویش دیگر چه غم خورد همه آفاق جای اوست
 شب هر توانگری به سرایی همی رود درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست»
 (همان: ۱۲۲)

میبینیم که در چهار سطر اول، دلایلی آمده است که مفهومی طولانی دارند. در مورد تأثیر کاربرد قول حکما سخن گفتیم اما پیام نهفته در گفتار آنها و همچنین دو بیت اول، چه از قول حکما باشند و چه نباشند معنا و مفهومی طویل دارند. خلاصه اینکه اگر کلام پدر سی و چهار سطر است، در مقابل کلام نه سطری پسر چنان ابهت و طنطنه‌ای دارد که میتواند براحتی شدت تأثیر کلام طرف مقابل را فرود آورد. همچنین مصداق این مورد را در آخرین کلام پسر در این عبارت: «آسیا سنگ زیرین متحرک نیست لاجرم تحمل بار گران میکند»، مشاهده میکنیم. این عبارت در ظاهر دو جمله است، اما در واقع سخنی است به درازای یک یا چند حکایت.

کلام آخر پدر به پسر

گزیده اندیشه پدر در آخرین نصیحتش به پسر این است که بعضی از بختها تنها یکبار به انسان روی میکنند و درست نیست که بر «یکی» حکم کرد: «ای پسر، در این نوبت، تو را فلک یاوری کرد و اقبال رهبری تا صاحب دولتی به تو رسید و بر تو بخشاید و کسر حال تو را به تفقدی جبر کرد و چنین اتفاق نادر افتد و بر نادر حکم نتوان کرد. زینهار! تا بدین طمع دگرباره گردِ ولع نگردي...» (همان: ۱۲۵). پدر در ادامه کلام و برای محکم کردن استدلال خود، حکایت پسرک تیر اندازی را بیان میکند که بصورت تصادفی و بدون آنکه آموزشی دیده باشد تیری را بر هدف میزند و برنده مسابقه‌ای میشود که شاه تعیین کرده بود. برنده شدن پسرک در حالی است که چهارصد تیرانداز ماهر نتوانستند تیر را به هدف بزنند. با اتمام این داستان، حکایت مذکور نیز به پایان میرسد.
 در این حکایت که سعدی، اندیشه مورد نظر خود را از زبان پدر و پسر به میزان مساوی به خواننده میرساند؛ یعنی پدر و پسر واسطه‌ای هستند میان کلام سعدی و خواننده.

نگاهی به دیگر گفتگوهای حکایت

آنچه که تاکنون بررسی شد گفتگوی میان پدر و پسر بود. در حکایت مذکور گفتگوهای دیگری نیز پیش آمده که معمولاً شروع و پایان آنها در یک پاراگراف است. این گفتگوهای کوتاه که بیشتر آنها از زمان جدا شدن پسر از پدر و شروع مسافرت وی آغاز میشوند، تا دیدار دوباره پدر و پسر ادامه می‌یابند. از آنجا که در این گفتگوها مباحثه‌ای جدی مطرح نیست و برای تکمیل جریان داستان و بیان سرگذشت جوان پس از جدا شدن از پدر ذکر شده‌اند، کمتر میتوان از چندصدایی راوی (سعدی) سخن به میان آورد اما چون در کل، بی‌ارتباط با شیوه روایتگری شیخ شیراز نیستند، در ادامه به بررسی آنها می‌پردازیم.

پسر جوان بعد از وداع با پدر، رازگویان با خود، پای در سفری مخاطره‌آمیز میگذارد. در اینجای حکایت نوع دیگری از گفتگو پیش می‌آید؛ گفتگویی که گوینده و شنونده آن یک نفر است و آن هم، نفس شخص مشتزن است: «روان شد و با خویشتن همی گفت:

هنرور چو بختش نباشد بکام به جایی رود کش ندانند نام

(گلستان: ۱۲۲)

پس از آن، جوان در سفر پرماجرایی خود با اشخاص دیگری نیز برخورد و گفتگو میکند: گفتگو با ملاح برای سوار شدن در کشتی و امتناع ملاح از سوار کردن وی، گفتگو با «قومی» در کنار چاه آب و درخواست جوان از آنان مقداری آب و امتناع آن گروه از بخشش آب، گفتگو با اهل کاروان به منظور بدرقه شدن برای کاروانیان. مشتزن بعد از گفتگوی پیرمرد جهان‌دیده با کاروانیان که از آنها میخواهد پسر جوان را تنها به حال خود رها کنند و نیز گفتگوی اعرابی با دوستش در ضمن حکایت منقول پیرمرد جهان‌دیده، دوباره تنها میشود و بار دیگر با نفس خویشتن سخن میگوید. در نهایت با ملک زاده هم‌کلام میشود تا آنگاه که به دامان خانواده باز میگردد. در پایان حکایت هم گفتگوی کودک با تیراندازان پیش می‌آید. در میان آن گفتگوها، نکته‌ای که جلب توجه میکند، گفتگوی ملک‌زاده با پسر جوان است. در این گفتگو، ملک‌زاده بی‌هیچ تفاخر و ابایی با جوان هم‌کلام میشود و از حال و روزش می‌پرسد، به او کمک میکند و ثروتی به وی میبخشد و با همراه کردن شخصی با او، وی را به خانواده‌اش باز میگرداند. بنظر میرسد که سعدی با بیان این عمل پادشاه‌زاده، بیشتر قصد دارد که به صورت غیرمستقیم و در واقع کنایی، به بزرگان عصر خود و دیگران که پس از آن روزگار، کتاب وی را میخوانند، چگونگی برخورد با تهیدستی در راه مانده را نشان دهد و در یک کلام، فخر به بزرگی خود و عار به هم‌کلام شدن با فرودستان را از سر بیرون ببرد؛ هرچند که این حکایت در باب «در سیرت پادشاهان» نیامده ولی برای پادشاهان نیز حامل پیامی بوده است. اما در این گفتگو نکته دیگری نیز وجود دارد که

میتواند با چندصدایی راوی مرتبط باشد. همانطور که پیش از این ذکر شد، راوی چندصدای برای تمامی شخصیت‌های روایت، حق سخن گفتن قائل است. در این‌جا نیز، گویی راوی (سعدی)، گفتگو میان همه طبقات جامعه با هر مقام و اندیشه‌ای را ممکن میداند و به عبارت بهتر، هیچ صدایی را برتر از صدای دیگر نمیداند؛ از همین رو گاه در گلستان، سلطانی در گفتگو با درویش یا شخصی دیگر، درمیانم‌اند و محکوم میشود و این بدان معناست که صرف فاصله طبقاتی و تفاوت در مقامها، سعدی را ملزم نکرده است که در روایتگری خود، این تفاوتها را همچنان دست نخورده باقی بگذارد، بلکه وی گاه سخن و اندیشه طبقات فرودین جامعه را بر صدای بزرگان برتری داده، همچنان که گاه صدای بزرگان را بر صدای افراد فرودست برتری داده است.^۲

بطور کلی در این حکایت، همگان در حدّ و اندازه خویش حرف خود را ادا میکنند و خواننده با خواندن حکایت، راوی میبیند که بدون اظهار نظر شخصی فقط بازگوکننده احوال مردمانی است که در برهه‌ای از تاریخ، با هم، هم‌کلام شدند و هر کدام نظریات خود را بیان کردند. در این حکایت راوی صدای همگان را آنچه‌ان که باید، منعکس کرده و در واقع بستری متعادل از گفتگوها را فراهم آورده است.

چندصدایی سعدی نه تنها در این حکایت که در جای جای گلستان دیده میشود و اصلاً اگر امروزه گلستان را بعد از قرن‌ها هنوز با شور و اشتیاق میخوانیم، یکی از دلایل آن است که در سرتاسر این کتاب، «همگان حرف خود را بیان میکنند». در هر جای این کتاب، صدای اشخاص بوضوح شنیده میشود و هر کدامشان عقیده خود را بیان میکنند، چه گفتار آنها صواب باشد چه نباشد. سعدی حتی در جاهایی که با مخالفان عقیده خود برخورد و گفتگو میکند باز هم صدای آنها را به اندازه صدای خویش انعکاس میدهد. واضحترین شاهد این ادعا، داستان جدال سعدی با مدعی است در بیان توانگری و درویشی که هرچند سعدی با درویش در باب موضوع مورد «مجادله» هم نظر نیست اما کلام وی را با همان آب و تاب و ظرافتی بیان میکند که سخن خویش را.

شاید ذکر این نکته خالی از فایده نباشد که در گلستان بصورت تقریبی از مجموع سی و پنج حکایتی که سعدی در آنها با شخص یا شخصیت‌هایی گفتگو میکند، حدوداً در سیزده مورد از آن حکایات، محکوم میشود و خود را در گفتگو به مخاطب شکست خورده نشان میدهد، در حدود هفت مورد، طرف مقابل را محکوم میکند و در پانزده مورد باقیمانده که میتوان آنها را گفتگوهای متفرقه نامید، هیچکدام از طرفین گفتگو بر دیگری پیروز نمیشود. سیزده بار محکوم شدن سعدی در مقابل هفت بار محکوم کردن، میتواند نشانگر

این موضوع باشد که سعدی چندان در پی نشان دادن قدرت استدلال خود در گفتگو نبوده و حتی گاهی حاضر میشده که خود را در جریان مکالمه به مخاطبش شکست خورده نشان دهد. با این توضیح روشن میشود که اگر سعدی در گفتگو شخصیتی استبدادی میداشت، به راحتی میتوانست آن سیزده حکایت را بگونه‌ای بیان کند که خود پیروز گفتگو باشد. این بسآمد میتواند تا حدودی چندصدایی سعدی را ملموس‌تر کند.

نتیجه :

گلستان سعدی از آغاز تا انجام، در بردارنده حکایتهایی است که راوی (سعدی)، آنها را یا در زندگی شخصی خود تجربه کرده و یا بر اساس آنچه که از دیگران شنیده، روایت کرده است. در جای جای این کتاب، با شخصیتها و بازیگرانی روبرو میشویم که معمولاً اندیشه‌هایی متفاوت با هم دارند و هر کدامشان تلاش میکند تا پیام و اندیشه مورد نظر خود را به اثبات برسانند. سعدی خود گاهی یکی از این بازیگران است. در این پژوهش، حکایت جوان مشتزن با پدر خویش را که بزرگترین حکایت گلستان و کاملاً گفتگو محور است، از نظر گفتگوها و تبادل اندیشه‌های بازیگران آن حکایت به کمک جنبه‌های فرا زبانی سبک‌شناسی، بررسی کرده‌ایم تا به نوع صدای روایت از نظر تک‌آوایی یا چندآوایی بودن آن پی ببریم. آنچه که در این جستار برای نگارندگان مشخص شد این بود که سعدی در روایتگری خود و در بازتاب اندیشه‌های بازیگران حکایت، با جزمیت و قطعیت جانب طرف خاصی را ننگرفته و همواره تلاش کرده تا صدای هر کدام از آن شخصیتها را آنگونه که باید، بازتاب دهد. در این حکایت، بیشترین گفتگوها میان پدر و پسر صورت گرفته و سعدی با زبان فخیم و بلیغ خود، به منظور تأثیرگذاری بیشتر، کلام آنها را به انواع سجع و جناس آمیخته و گاهی نیز شعر را چاشنی استدلالات دو طرف ساخته است. در گفتگوی دو طرفه پدر و پسر، صدای پسر به همان اندازه شنیده میشود که صدای پدر و استدلالات پسر به همان اندازه محکم و استوار است که دلایل پدر. چندصدایی سعدی در این حکایت یکی از خصوصیات سبکی کلام اوست. پی بردن به چندصدایی شیخ شیراز زمانی شگفت‌تر و جذاب‌تر میشود که به این نکته توجه داشته باشیم که در عصر سعدی، معمولاً فضایی تک‌صدایی حکمفرما بوده و در واقع آنچه که شنیده میشده است، صدای سلاطین و صاحب‌دولتان بوده است و طبقات فرودست کمتر مجال بیان اندیشه‌های خویش را داشته‌اند. وقوف به این موضوع، گوشه‌ای دیگر از ارزشها و ویژگیهای ممتاز گلستان و کلام سعدی را بر ما روشن میکند.

یادداشتها:

- ۱- اگرچه سعدی خود به این موضوع اشاره‌ای نکرده است اما میتوان به صورت ضمنی این انگیزه را در آثار وی مشاهده کرد.
- ۲- در این جا به چند نمونه از گفتگوهای گلستان اشاره میکنیم که در آنها، درویشی یا شخصی که مقامش از سلاطین و بزرگان پایینتر است در گفتگو پیروز شده است: حکایت ۱۱ و ۱۲ از باب اول (سعدی، ۱۳۸۹: ۶۷)، حکایت ۱۵ همان باب (همان: ۶۹)، حکایت ۱۳ و ۱۴ از باب دوم (همان: ۹۲-۹۱)، حکایت ۳۳ از همان باب (همان: ۱۰۲).

فهرست منابع :

- ۱- باختین، میخائیل (۱۳۸۱)، سودای مکالمه، خنده، آزادی، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه، چاپ دوم.
- ۲- _____ (۱۳۸۷)، تخیل مکالمه‌ای (جستارهایی دربارهٔ رمان)، ترجمه رویا پورآذر، تهران: نی.
- ۳- بهار، محمدتقی (۱۳۸۶)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی، (ج. ۳)، تهران: امیرکبیر، چاپ نهم.
- ۴- دشتی، علی (۱۳۶۴)، قلمرو سعدی، تهران: اساطیر، چاپ ششم.
- ۵- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۷)، بوستان سعدی تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ نهم.
- ۶- _____ (۱۳۸۹)، گلستان سعدی تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ نهم.
- ۷- _____ (۱۳۸۶)، موسیقی شعر، تهران: آگاه، چاپ دهم.
- ۸- غلامحسین زاده، غریب رضا و غلامپور، نگار (۱۳۸۷)، میخائیل باختین؛ زندگی، اندیشه‌ها و مفاهیم بنیادین، تهران: روزگار، چاپ اول.
- ۹- قبادی، حسینعلی و صادقی، مریم (۱۳۸۹)، «تبیین منطق گفتگو از دیدگاه سعدی در بوستان و گلستان»، پژوهشنامهٔ زبان و ادب فارسی، سال دوم، شمارهٔ ششم، تابستان، صص ۷۴-۵۱.
- ۱۰- گرجی، مصطفی (۱۳۸۳)، «تحلیل گفتمان حکایت جدال سعدی و مدعی با نظر به مؤلفه‌های گفتگو»، دو فصلنامهٔ پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره دوم، صص ۷۵-۸۸.